



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «علق» است صدرآن جزء اولین بخش‌های نازل شده بر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، گرچه درباره سوره «مدثر» هم که در آن سوره آمده است: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۱ آن را هم «أَوَّلُ مَا نَزَلَ» دانستند ولی معروف بین صحابه تفسیر و اصحاب قلم این است که این بخش اول است و بعضی از روایات هم این را تأیید می‌کند.

مطلب دوم آن است که در آغاز بعثت به وجود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور علم‌آموزی و فراگیری علم داده شده است یعنی یاد بگیر! یعنی بخوان!

مطلب سوم آن است که اولین چیزی که انسان باید بخواند و بداند معرفت خدای سبحان است چون اولین موجود اوست که دومی ندارد و او خالق است که بدأ و ختم امر جهان و انسان با اوست؛ لذا اول علم، معرفت اوست و به وجود مبارک آن حضرت هم فرمود: ﴿اقْرَأْ﴾؛ اسم رب را بخوان! این اسم گرچه لفظی را شامل می‌شود، یک؛ لفظی که دلالت بر مفهوم دارد آن مفهوم هم اسم خداست، این دو؛ اینها مقداری از آرز و ارج برخوردار هستند. قسمت سوم مدلول آن مفاهیم است که «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»، آن حقایق است که اثرگذار است. چهارم مظاهر آن اسما هستند که که انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) هستند که اگر کسی مظهر اسمی از اسمای الهی شد کارگزار است، نفس او، قدم او، قلم او اثربخش است و اگر گفته می‌شود فلان کس دارای اسم اعظم است دعای او مستجاب است او چنین می‌کند و چنان می‌کند به اذن خدا، آن در مرحله سوم و مرحله چهارم است و گرنه صرف لفظ برای هر کسی که این لفظ را بگوید بعید است راهگشا باشد. صرف تصور مفهوم این لفظ که امر ذهنی است برای هر کسی که صاحب‌ذهن است و این را درک کرده است بعید است بتواند با این مرده را زنده کند. عمده آن اسمای خارجی است که «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ».

اینکه فرمود: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ هم شامل لفظ می‌شود هم شامل معنا می‌شود هم آگاهی از آن حقایق خارجی که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود ﴿اقْرَأْ﴾. اگر این ﴿خَلَقَ﴾ به رب برگردد باید آن اسم را جداگانه توضیح داد و شرح کرد. اگر ﴿خَلَقَ﴾ به اسم برگردد این همان است که حقیقت خارجی است فیض خداست و خلقت فعل خداست این خلقت و افاضه اوست آنچه در جهان یافت می‌شود چه انسان و چه جهان مخلوق است، این فیض اگر به مخلوق اسناد داده می‌شود، می‌شود استفاضه، اگر به خالق اسناد پیدا کند

می‌شود افاضه. چیزی در عالم غیر از افاضه و استفاضه در کار نیست و این استفاضه هم به افاضه او وابسته است و افاضه او هم به دست اوست.

پس اگر رب باشد ﴿خَلَقَ﴾ «خلق رب» اگر اسم باشد اسم ﴿خَلَقَ﴾ آن اسمی است که ملکوت اشیاء است و کل جهان را آن اسم پر کرده است «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»، این اسم است که ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ این اسم است که ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲ و مانند آن. غرض آن است که تقدیس اسم، تسبیح اسم، تبریک اسم همه اینها به آن حقیقت خارجیه برمی‌گردند که این ظهور مسماً است در حقیقت؛ اما این الفاظ هم سهمی از قداست دارند درباره ذات اقدس الهی.

این را قرائت بکن. قهراً قرائت هم سه چهار مرحله خواهد داشت اگر اسم لفظی باشد قرائت به یک معناست به یک مصداق است و اگر قرائت مفهومی باشد به مصداق ﴿اقْرَأْ﴾^۳ فرق می‌کند و اگر قرائت یعنی تعین آن اسمی بزرگ الهی است که مظهر آن اسم بشود قرائت فرق می‌کند. هم قرائت مراتبی دارد هم اسم مراتبی دارد هم قاری. ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾، گرچه کل جهان را ذات اقدس الهی خلق کرد اما ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾؛ گاهی می‌فرماید از تراب است که مربوط به اصل انسان است گاهی می‌فرماید: ﴿مِنْ عَلَقٍ﴾ است که مربوط به نسل انسان است. نسل انسان و اصل انسان یا خاک است یا علق؛ یا نطقه است ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنٍ﴾^۴ یا «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» ﴿مِنْ طِينٍ﴾^۵ و مانند آن که اصل انسان تراب و نسل او علق است.

۱. سوره اعلی، آیه ۱.

۲. سوره الرحمن، آیه ۷۸.

۳. سوره قیامت، آیه ۳۷.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۲.

۵. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

فرق «علق با علقه»، مثل «شجر و شجرة»، «تمر و قمره» است که این «تاء» علامت وحدت است؛ یک قطره را می‌گویند علقه؛ اصل آن جنس را که جمع می‌تواند باشد این می‌شود علق. کل انسان را بررسی کنید نسلش از علق است و اصلش از طین و تراب که هر کدام از اینها باشد غیر ارزشی‌اند ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنٍ﴾. اما آن ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ یا ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۲ پیام دیگری دارد که از این به بعد روشن می‌شود ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾.

اما وقتی ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ شد و او انسان شد ﴿أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ شد، دارد ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾. مسئله تعلیم و تربیت از اینجا شروع می‌شود. خدای سبحان با بسیاری از وسایل و اسباب انسان را به تعلیم و تعلّم فرا خواند؛ اما عنصر محوری تعلیم و تعلّم دو قسم است: یکی بیان است که مجموع سمع و لسان است یکی هم بصر است که از راه مطالعه کتاب و مانند آن حل می‌شود و با دست هم ابزار تعلیم منتشر می‌شود. این ابزار را یادآوری می‌کند تا روشن بشود که عنصر محوری تعلیم و تعلّم بر اساس دو اسم از اسمای بزرگ ذات اقدس الهی است: یکی فرمود: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾؛ یکی هم در سوره مبارکه ﴿الرَّحْمَنُ﴾ که بحث آن قبلاً گذشت که فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۳. اینجا که فرمود: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ بعد فرمود: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ این یک نظم طبیعی است که انسان باید آفریده بشود رشد بکند به مکتب برود قلم دست بگیرد نوشتن را فرا بگیرد مطالب را بشنود و یاد بگیرد و به قلم بیاورد این نظم طبیعی است. اما در سوره مبارکه ﴿الرَّحْمَنُ﴾ که فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ که انسان را بعد تعلیم ذکر کرد و بیان را بعد از انسانیت ذکر کرد، آن مراحل چهارگانه با توجه به عظمت انسان و ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

رُوحی ﴿وَلَقَدْ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ در آن فاز و فضا است. در آن فاز و فضا که ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ اگر بخواهد انسان بشود که ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱ او باید شاگرد رحمان باشد که رحمان از اسمای اعظم الهی است مثل «الله» است و «الرحمن» صفت چیزی قرار نمی‌گیرد موصوف می‌شود ولی صفت قرار نمی‌گیرد سایر اسمای الهی که در «جوشن کبیر» و مانند آن است همه آنها صفت قرار می‌گیرند رحیم این چنین است و مانند آن اما اسم اعظم موصوف قرار می‌گیرد نه صفت. ﴿الرَّحْمَنُ﴾ صفت قرار نمی‌گیرد ﴿الرَّحِيمُ﴾ صفت قرار می‌گیرد. ﴿الرَّحْمَنُ﴾ معلم انسان است و ﴿الرَّحْمَنُ﴾ بخواهد چیزی را تعلیم بدهد مدرسه ﴿الرَّحْمَنُ﴾ مدرسه تعلیم قرآن است. ﴿الرَّحْمَنُ﴾ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ کسانی که در مکتب ﴿الرَّحْمَنُ﴾ نشسته‌اند و قرآن یاد گرفتند می‌شوند انسان. آن‌گاه ﴿الرَّحْمَنُ﴾، یک؛ ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ دو؛ اگر کسی قرآن یاد گرفت می‌شود انسان، ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ سه؛ اگر دست به بنان و بیان کرد چیزی را گفت می‌شود بیان، چهار ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾. در سوره مبارکه «الرحمن» و مانند آن گذشت سرّ اینکه بهیمه را بهیمه می‌گویند برای اینکه حرفش برای ما مبهم است بعضی‌ها ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾^۲ حرفی برای گفتن ندارند مبهم است بهیمه‌اند، نفی حق می‌کنند نفی عدل می‌کنند نفی عقل می‌کنند که فرمود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ پس این ترییع یعنی ﴿الرَّحْمَنُ﴾، یک؛ ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾، دو؛ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾، سه؛ ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾، چهار؛ این یک نظم فرهنگ قرآن است که ﴿الرَّحْمَنُ﴾ معلم است، شاگردان ﴿الرَّحْمَنُ﴾ در مکتب او قرآن یاد می‌گیرند و قرآن یادگرفته‌ها می‌شوند انسان و انسان‌ها وقتی سخن می‌گویند می‌شود بیان. این نظم درباره توجه به روح انسان است.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۳. سوره فرقان، آیه ۴۴.

اما بر اساس نظم طبیعی و عادی، در سوره مبارکه «علق» که اولین سوره است و هنوز به اوج خود نرسیده است، در آنجا دارد ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۱ اول انسان است که از علق خلق شده است، بعد این انسان مخلوق علقی را به مکتب دعوت می‌کند با تعلیم قرآن او را کم‌کم انسان ملکوتی می‌کند. انسان مُلکی از علق است وارد مدرسه اکرم می‌شود و درس کرامت یاد می‌گیرد، آن‌گاه به بارگاه انسان ملکوتی بار می‌یابد ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾. خدا دو کلاس دارد هر دو یکی است، دو نام دارد هر دو یکی است، دو مکتب دارد هر دو یکی است؛ تَکَثَّر و پراکندگی به لحاظ شاگردان است که آن مُلکی‌ها به یک نحو، ملکوتی‌ها به نحو دیگر، به هر تقدیر ﴿الرَّحْمَنُ﴾ معلم است و ﴿الْأَكْرَمُ﴾ یعنی هیچ جا علم محض نیست علم صرف نیست اندیشه محض نیست مجموع حکمتین را ﴿الرَّحْمَنُ﴾ می‌دهد و مجموع حکمتین را ﴿الْأَكْرَمُ﴾ می‌دهد، اینها علم محض نمی‌دهند.

بیان نورانی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) این است که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»^۱ علم به تنهایی به میدان جهاد اکبر برود شکست می‌خورد؛ همان طوری که فرمود: «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»^۲ همان طوری که مرزبندی در جهان بیرون لازم است مرزبندی در جهان درون هم لازم است. آن‌که جهاد اکبر نام گرفته است برای اینکه «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۳ اگر چنین آعدایی و أعدا عدوی در درون ما کمین کرده و سنگر گرفته است جنگ با او تنها با ابزار علم ممکن نیست با سلاح علمی ممکن نیست، سلاح علمی از یک سو صلاح عقلی و عملی و وارستگی از سوی دیگر. سلاح اندیشه با صلاح عمل و عقل دوتایی سنگر درون را حفظ می‌کند انسان می‌شود باتقوا؛ لذا فرمود: «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ».

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۱۰۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۵، ص ۳۷۰.

۳. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۵۹.

در جهاد درون اگر علم به تنهایی بخواهد به میدان برود از دو طرف تیر می‌خورد: هم از دشمن بیرون، هم از دشمن درون؛ زیرا دشمن درون که هوی است از درون جاسوسی می‌کند و دشمن بیرون هم حمله می‌کند «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ» این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است؛ فرمود خیلی از عالمانند که کشته جهل هستند این جهل در مقابل علم نیست، این جهل در مقابل عقل است این جهالت عملی در قبال عقل است که «يَعْمَلُونَ السَّوْءَ مِنْ جَهَالَةٍ»، جهالت کار نیروی عملی است، وقتی عقل عملی که «عَبْدٌ بِهِ الرَّحْمَانِ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»^۱ در بند هوس شد فرمانروای بخش عمل و اراده و تصمیم همان هوای نفس است که «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ».

آن‌گاه ذات اقدس الهی با این دو نام که هر دو به یک اصل برمی‌گردد انسان را در مکتب قرآن می‌نشانند گاهی تعبیر این است اول باید قرآن یاد بگیرد تا بشود انسان تا بشود صاحب بیان، گاهی می‌فرماید این که از علق خلق شده است باید در مکتب اکرم بنشیند تا قرآن یاد بگیرد تا بشود باتقوا و هدایت در برابر ردائت و صعود. این فراز و فرود^۲ که از تعبیرات لطیف نیشابوری معروف هست، این از همین تعبیرات لطیف قرآنی گرفته شده که اگر به اوج برود در فراز می‌شود باتقوا و اگر به فرود سقوط کند می‌شود طغوی یعنی با طغیان، این دو قسم را مطرح می‌کند.

آن‌گاه اگر در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن آمده است که ذات اقدس الهی به شیطان فرمود چرا سجده نکردی بر انسانی که «خَلَقْتُ بِيَدِي»^۳؛ با دو دستم خلق کردم؟ تعبیرات فراوانی چه در روایات چه در کلمات بزرگان دین و مفسران شیعه آمده است که منظور از این دو دست چیست؟ جمال و جلال است صفات ثبوتی و سلبی است چه چیزی هست؟ یکی از آن جهات می‌تواند رحمان و اکرم باشد. انسان را با دو دست خلق کرد که یکی «الرَّحْمَنُ»

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۲. دیوان اشعار عطار، غزل ۳۳۷؛ «ز سرگشتگی زیر چوگان چرخ *** چو گویی ندانی فراز از فرود».

۳. سوره ص، آیه ۷۵.

است که ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ و ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ و ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ یکی ﴿الْأَكْرَمُ﴾ است که این اکرم همان حرف ﴿الرَّحْمَنُ﴾ را می‌زند و این ﴿الرَّحْمَنُ﴾ همین حرف اکرم را می‌زند؛ لذا در روایات درباره دو دست نورانی ذات اقدس الهی آمده است که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»^۱ هر دو دست خدا راست است آنجا جای «أَصْحَابِ الْمَشْئِمَةِ» و «أَصْحَابِ الشَّمَالِ» و اینها نیست. همین وصف درباره وجود مبارک ابی ابراهیم موسای کاظم (صلوات الله و سلامه علیه) وارد شده است که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»^۲ هر دو دست امام کاظم راست است؛ چهارده معصوم این طور هستند «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»، اینها دست چپ ندارند چون سخن از چپ و راست نیست، سخن از میمنه و مشئمه است؛ آنکه اصلاً مشئمه ندارد دست چپ ندارد، آنکه اصلاً میمنه ندارد دست راست ندارد. بعضی «كِلْتَا يَدَيْهِ شِمَالٌ» بعضی «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»، بعضی ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾^۳ آنها هم از جهتی اصحاب میمنه هستند و هم اصحاب مشئمه تا ذات اقدس الهی به حساب اینها بررسی کند.

اگر ذات اقدس الهی فرمود چرا سجده نکردی در برابر کسی که من او را با دو دستم خلق کردم یعنی هم با دست ﴿الرَّحْمَنُ﴾ خلق کردم به او بیان آموختم، هم با دست ﴿الْأَكْرَمُ﴾ او را خلق کردم به او قلم دادم، یکی بنان و یکی بیان. انسان که بخواهد بیان داشته باشد حتماً باید سمیع باشد تا از راه گوش چیزی را نشنود از راه زبان نمی‌گوید لذا کسانی که گر هستند گنگ هم هستند، کسانی که گنگ هستند گر هم هستند. حرف‌ها را از راه گوش یاد می‌گیرند؛ اینکه فرمود: ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ یعنی «جعلته سمیعاً ناطقاً». اگر بیان دارد حتماً سمیع است مظهر سمیع اوست مظهر نطق و بیان و اعلام الهی اوست که او بیان آموخت او سخن دارد کلام دارد و مانند آن.

۱. قرب الإسناد (ط - الحديث)، النص، ص ۶۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۳. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

البته بیانات دیگری هم درباره اینکه چرا سجده نکردی؟ ﴿خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ هم آمده است ولی این هم یکی از وجوہات می‌تواند باشد. به هر حال با این دو عامل الهی یکی بنان و یکی بیان، نشر علم و فرهنگ را در آغازین مرحله ترویج کرده است تشویق کرده است. فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾؛ این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که به آن شاگردش فرمود: «اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ»^۱ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هم به بعضی از شاگردانش فرمود: «فَإِنْ مِتَ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ»^۲ طرزی زندگی کن که بعد از مرگ تو فرزندان تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند، نه کتاب بخری و به منزل بیاوری! آن که کتاب تو نیست. این شاگردپروری امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) این است که محقق باش، بعد از تحقیق متحقق باش، یعنی هم بیان داشته باشد هم بنان داشته باش، هم قلم داشته باش، هم عالم باش هم عمل داشته باش که دشمن درونی نداشته باشی دشمن بیرونی را از پا در بیاوری. این که فرمود: «فَإِنْ مِتَ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ» این است. هم آموختن را هم اندوختن را هم اصل نوشتن را او یاد داد چه بنویسیم و چه طور بنگاریم را هم به ما یاد داد که ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ هم کتابت را هم مکتوب را. اگر به مکتوبات سوگند یاد می‌کند برای اینکه این مکتوبات گفته خود اوست اینشانات خود اوست گفته او را مخلوق او به قلم آورده است ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۳ قسم به فلان مقاله! قسم به فلان کتاب! قسم به فلان نوشته! این پیام، این نوشته، این کتابت و کتاب هر دو مورد سوگند ذات اقدس الهی است برای اینکه چیزی جز کلام او و بیان او نیست.

آن‌گاه شروع کرد به حقیقت انسان؛ هدایت و ردائت را، سقوط و صعود را، فراز و فرود را، بهشت و جهنم را دارد ترسیم می‌کند. فرمود برخی‌ها هستند بیراهه می‌روند، یک؛ راه دیگری را هم می‌بندند، دو. بیراهه می‌روند برای

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳. سوره قلم، آیه ۱.

اینکه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى ﴿﴾ اگر ببیند - خدای ناکرده - بی‌نیاز از غنی محض است این داعیه ربوبیت می‌کند. انسان ممکن است فقرش را با کار و تلاش و کوشش برطرف کند، ولی خود را بی‌نیاز ببیند طغیان خواهد کرد؛ چون فقیر چگونه می‌تواند خود را بی‌نیاز بیندازد؟ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱ این بخش اول.

باید بداند که به هر حال انسان با مرگ از پوست به در می‌آید نه بی‌پوست «کما تقدم مراراً» و وارد عالم برزخ می‌شود که در بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است که «إِنَّمَا تُثَقَّلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۲ اگر خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌کند ﴿إِنِّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى﴾؛ بازگشت به اوست. انسان در برابر هر اندیشه و هر انگیزه‌ای که داشت و دارد مسئول است، نه عالم باطل است و نه انسان به بطلان و یاوه خلق شده است ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۳ این نیست.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى﴾ همین در اثر طغیان ﴿عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾؛ اما آن یکی که بنان و بیان را، رحمان و اکرم را گرامی داشت، از مشهد و محضر آنها علم الهی فرا گرفت و انسان شد، او کسی است که به بندگی و بردگی می‌پردازد. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوایل بعثت و قبل از بعثت هم عبد الهی بود حالا این یک مقدار توجیه می‌خواهد که اگر این سوره جزء عتائق سور است یا اولین سوره است جریان نماز چگونه مطرح است؟ آیا نماز در مکه بود یا نبود؟ نمازی که وجود مبارک روح خدا و کلیم الهی همه اینها نماز داشتند ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ کلمات مسیح و امثال مسیح (سلام الله علیهم اجمعین) است باید روشن بشود که انبیای الهی قبل از بعثت این مقام بندگی و بردگی را هم داشتند.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. اعتقادات الإمامیه (للصديق)، ص ۴۷.

۳. سوره قیامت، آیه ۳۶.

فرمود: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾؛ همین کسی که طغیان دارد همین کسی که خود را بی‌نیاز می‌بیند، امر به منکر می‌کند نهی از معروف، اگر ببیند بنده‌ای مثل وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول عبادت است او را نهی می‌کند اعتراض می‌کند اعراض می‌کند و معارضه دارد این سه پدیده تلخ را طغیانگران در برابر مردان باتقوا دارند اول اعراض است بعد اعتراض است بعد معارضه است و جنگ. فرمود: ﴿أَرَأَيْتَ﴾ آن کسی را که ﴿يَنْهَى﴾؛ نهی از معروف می‌کند به جای نهی از منکر ﴿يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾ آن عبدی که نماز می‌خواند اگر در مسیر هدایت باشد و مردم را به تقوا وادار کند تو که گرفتار طغیان هستی کسی که به فضیلت تقوا متّصف است او را نهی می‌کنی، نهی از معروف می‌کنی ﴿أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى﴾. این ﴿أَرَأَيْتَ﴾ یعنی «آخبرنی»! ﴿أَرَأَيْتَ﴾ إِنَّ كَذِبَ وَ تَوَلَّى﴾ هم رهاورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دروغ می‌پندارند، هم اعراض می‌کند، بخش اول تولى؛ هم اعتراض می‌کند، بخش دوم تولى؛ هم معارضه می‌کند، بخش سوم تولى، که مبارزه و مانند آن هم در همین بخش است؛ ﴿أَلَمْ يَعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾ که از لطیف‌ترین تعبیرات قرآن کریم در آغاز بعثت این است که ذات اقدس الهی ما را به حیا دعوت کرده است فرمود مگر نمی‌داند که خدا می‌بیند؟ هنوز مسئله جهنم و بگیر و ببند ﴿حُذُوهُ فَغُلُّوه﴾^۱ و مانند آن نبوده است و نیست، بعداً نازل می‌شود اولین بخشی که قرآن کریم ما را دعوت کرد و هدایت کرد حیا است آیا نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟ که امیدواریم توفیق حیا‌مندی در پیشگاه ذات اقدس الهی را قرآن به همه ما مرحمت کند.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»